



بازری سند
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بازری سند
۱۳۴۰

فصلت در بیان معانی و معانی
افعالی و غیر افعالی
چهارم و پنجم و ششم و هفتم
شماره ۱۳۴۰
بازری سند
۱۳۴۰

بازری سند
۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فصلت در بیان معانی و معانی
افعالی و غیر افعالی
چهارم و پنجم و ششم و هفتم
شماره ۱۳۴۰
بازری سند
۱۳۴۰

فصلت در بیان معانی و معانی
افعالی و غیر افعالی
چهارم و پنجم و ششم و هفتم
شماره ۱۳۴۰
بازری سند
۱۳۴۰

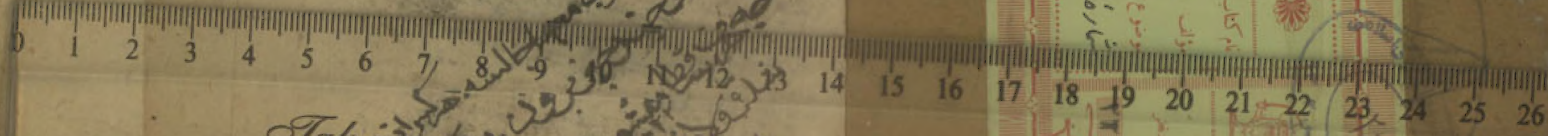
۲۲۱۴

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

کتب مطبوعه و خطی

۱۳۴۰ - ۴۰۰۰

این کتاب در کتابخانه
مکتب مطبوعه و خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تحت شماره ۱۳۴۰ - ۴۰۰۰
ثبت شده است.



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: ...
شماره: ۱۳۴۰ - ۴۰۰۰
تاریخ: ...
محل: ...

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۲۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بسمک الایستداریانستح

بسم انکه از الیفت و ترکیب . معابر نماز و ترتیب
کشت خیز او معانام . آما . شد از نشانی که هر
بین نیست عالم بقرآن دات . که از خیزه سقا طالع ضا
نیاید به بد نشیبه و غنید . دجعا بنیا زوخت نکید
تخصیص کشته ز نصر اندک . آما در تاج او تخصیص لولک
دعاه ربه باسم مکرم . عیبه و در صلی و سلم
الایله . مردن انکه تو حسین ز جگر احسن و چند
معا بود از ذره مثال از بر دل شفا آید بپهر است یتر
او غلط و عدل بیت . عرق لیس طوطی خیر از کامیاب . حال شایع
نیاز حقایت است . انکه اسم عظیم ان در رفیع
الکائنات از مطلع این است

عنا

که از حقش انی شک را . بیارنیانی بکپ انی نک را
پوشیده ز تو سریشیری . کوبی که تمام دیده ام یکیک را
از غلط سریشیری که حرف آخر پوشیده شود سریشی ماند و
چون زنجیر خروفت ان اسم خاسته سیانی شین یا حاصل
شود و بار او در یک کلک شین به تو و بجهول بود و شینی
برس قسم است این معما با اسم **ز پر** مای که بچپ از غایب
باشد . پیوسته مرا ز دیده غایب باشد . سر که کمال از پیش
نماید . سر کوشه تمام از غایب باشد و جامع مرد و قسم
تسمیه است این مثال در اسم **صادق** و صف تو درای فهم

اصحاب آید. کس نیست که در معرض این باب آید. القاب
 توصیف را اگر بپسند. یک حرف زهد را القاب آید
 عبارت از نشان دادن برخی یا بیشتر که در محل مشهور
 باشد یا مذکور چنانکه بکلام سرائی تین چپته از محل کج
 یا زیاده اراده نمایند چنانکه در اسم **فانی** خلق جهانی
 به ما بر یار. مرطوف از فاکه خوان پشماره چنانکه در دوام
 که به هم حصول یافته **سپلم و تقی** از مصحف دی تو که خواهم
 مردم. در فاکه آنچه بیش پسته بهم. زلفت که نیست
 شکستی بیان. و آخرین پسته ای طریقه منم. و در سوره

فاکه علی که حرف پسته بیشتر است حروف متفلسه
 کلمه پسته قلم است که سروده اسم از آن حصول یافته بگویند
 و پکنات و چنانکه در اسم **امین** احوال را خلاصه نمایی
 که صاحب کو سرزند. زان فستیان کج طایفه نام آورند
 از حروف نقطه و از سوره اخلاص حرف فقی را نداده شود و یا
 و نون می ماند و آنچه درین عمل کثیر الوقوع است نشان آید
 با رقام تعویض که اهل تخم نبار اختصار وضع کرده اند چنانکه در سوره
 سیاره و بعضی از غوارض آن مثل شرف و بسوط و اوج و حنیض
 و ازین نهان نیز حرف آخر القامی نمایند و در ثبت لایم سفته

۵
 اکیشتنه ابتدا نموده و رتسم او الف نهند و رقم در دوشنبه
 بی و علی ذالقیس و از بروج رتسم حل صفر بخارند و از برای
 ثور الف و از برای جوزا بی برین قیاس است حوت که رقم او الف
 باشد پس از ایراد بعضی از این کورات رقم آن می توان
 خواست چاکه در اسپم **ولد** در پرده زلف چون رخ
 مهرافوز. ان مهر کسل که در همان شب شد روز یکیل که بدین
 پنهان دارد و کل می ماند که از ان مرد مراد است چاکه در آسم
بکر در بستن وی ان بت به چین. مهر از حرکت که
 دارد و افتد برین. حرکت مهر گسرت و چاکه در آسم **تاج**

۶
 یاد آرد و چاکه در اسپم **انام** نام صاحب طریق شهر شمر
 شد و نگیرد یا بیکر پیشیده ماند که از مصرع ثانی به بعضی
 تصرفات تکریر یا حصول یافته چاکه در اسپم **معین** و مادام
 قزاینده خوابان پستم را. پیایی نمایند چه کرم را و چاکه
 در اسپم **مندی** را از سر چه ان شیرین بکاست. **ب**
 برشند وی آسم قیامت. و چاکه در اسپم **سی**
 مرکب چمن خاک در ان بت چکل. افکند خویش از برو
 زیر یافت فل و شاید که حصول لفظ مذکور تغیر حرکت باشد
 و چاکه در اسپم **انام** که قدحش چمن از رسول از خشنودان

بود پس یک حرکت نقل او پیاپی از آن و چنانکه در این **معین**
 بجان آمد دل از چشم بیکدیگر نمی پیکین که اوصاف می ملت
 چشم دل او در پیکین پوشیده و نامد که بعضی از آن شد ترا و
 که مذکور شد عمل اشتراک را تقصیر بود و مثال **اشتراک** بی آنکه در
 ضمن تبادول باشد این معاد را پس **علا** یا رب از رخت دل
 پر نوران عالی مقام مست **عین** کعبه داری بقیس این بهر نام
کنایت و این بر دو قسم است قسم اول بر پایه لفظیت دارد و
 لفظ دیگر بواسطه مفهومی که موضوع له لفظ مراد باشد و لفظ
 مذکور برای آن وضع نموده باشند چنانکه در این **موسی**

انچه

این پلشت از آن لطف طلب ای دل نموده که حساب
 طرب حری که زلف از آنست مروت و چنانکه در این **پسم**
مهر آنکه پست از سببش روز بروزم بهتر سو پسم پست
 که زیر قدش نام سر و چنانکه در این **عمر** از بی توفی غم مخور
 ای سر زانه در کوه عاشقی در احوال نه ان مرغ که پست
 عاشق کل اعلاست بانی بنو و اگر نیاید دانه و چنانکه در این **پسم**
تباد و لا دوری از کار و بار جهان و زان آنچه باشد
 رخ و لبر آن به آنچه و زانست بادست چنانکه در این **معین**
 درد که نوید وصل شد دیر آخر غمنازه دل شد ز بروز چرخ

۹
 گویند اجل دل شد از زنده گیم. بی آن رخ ماه چاره سیر آخر
 مرا دار لفظ چاره سپهر من است. و چنانکه در **اسم سیم**
 جزئیات تو گمان چینی. زیرا این کسبند زیر جدیت
 آنچه از غلبه ایج در دروغ. غیر **اسم شش** چندیست
 و چنانکه در **اسم هفتم** خوشتر به اهل نظر بر راه عدم
 بآلت نظر از بخود کشیده قدم پوشیده غنا که آلت نظر
 ذکر یافته چشم اراده شده و چنانکه در **اسم چهارم** گزیده
 در بابت ای **اسم پنجم** مکره نظری بر من است چنانکه
 بلکه در **شک** را کائنات. آید بقطر متصل بر دامن

۱۰
 و درین معانی نیز از کان که در **شک** چشم مراد است که از اجتماع
 تقطعاتی او بر قطار بر طریق اتصال الف بحصول پوسته
اسم دوم ذکر لفظ است و اراده لفظ دیگری و ساطت
 معنی بی آنکه دلات اول بر ثانی بطریق تسبیح و تبلیغ باشد
 یا لفظ ثانی موضوع له اول بود مگر در **اسم سیم** **سید**
 آن سپهر خود آید دانیم. وین مهر و وفای در میانه
 زلفش ز جفا کند حاصل. انشوح با جیسلمه نماید دانیم
 زلف که بخت بار لام از وی اراده شده چون محو کردن
 جیم جفا در مصرع اول پسند با و است ثانیاً لفظ مای تغییر یافته

چاکه در اسیم **پرا** بود در جنگ تیر انداز را سپیم
 که تیر خویش سازد بر کان است زار و و مژه ان جنگ
 جورا کان بر تیر آمد عکس ان است و چاکه در اسیم
عبدی چو عارضه سر و قدان جور تراد و متا بنده
 نباشد بود سپرو از او از لفظ ماله تحیل حصول ماله لفظ
 الی خواسته شده که م ا و ف ا و ت و چاکه در اسیم
شاه خیل کشد سیح بشت کل و باغم خاطر دیده در شایخ
 کل خویش مرماند آخیز و چاکه در اسیم **عصمت**
 خانه نیم سوز دل اسوخت ز آتش دل چو اندکی فروخت

مراد از خانه پت است که نیم سوز شود و معراج ماند و چاکه
 در اسیم **تقی و طبر** چهره افشان شد چو از خون ل صد
 پارو ام نقطه های اشک نی ریخت بر چپ ادم از قطره
 اشک که راست چو نی ریخته شود و یک نقطه و نیم ماند و از نیم
 نقطه مراد نون و قاف است چو یک نقطه با ال و حطر
 کرده شود و لفظ تق حصول بد و در اسیم طبر از نیم نقطه ط و با
 خواسته شده و در تحیل مر اسیم مراد و لفظ مایست و چاکه
 در اسیم **سپا** میکند خان خط انور ز خاک پای و پت
 جای افسر خویش افک قدم سازد نکوست از جای افسر

اگر نایاب نیست حصول فیقه که نویسنده است از آنست سر
 نویسنده شده و چنانکه در ایسم **بیت** در میان ترغیب
 سنت دارد. تا تکلیف بر ما پیشین از چنانکه در ایسم
عادل ایسم و که ان غنای نخل اندامی است. جانسته
 زنی مری و خود کانی است. بی هر نویسنده و لا اتم است
 از هر نشانه و لا رای است و چنانکه در ایسم **سیک**
 نسبت پیاده و رخا بیدارم کردم. هر میان سیدگی
 یا فتم و کم کردم و چنانکه در ایسم **یک** ستانیر خیمین
 ناز غزوه. انچه علی پیشه و ناس پندل برهم زده و چنانکه در ایسم

سیک بنسب بر این در عهد خاکپاری اگر چه پسرین
 واری نزاری و چنانکه در ایسم **یک** علی که بین جان و پیر باشد
 ان علم طلب کن که نوبت باشد. کوی شرف علم میر مرکز
 بی کوشش هر سه نباشد باشد پوشیده و نازک به است نشانه
 بی کوی خیمین فی تقصیر که حفظ به باشد از هر سه پیافوشه
 و کوشش هر سه که یک است حرف بی برافته و چنانکه در ایسم
شیم کوشه هر سه در که و ادوکی پیرا و نثار کوهل
 و و بواسی او خود برار مراد از بواسی پیریا در آمدن است
 و از مراد خود بر آوردن حصول که بر بر بالا و خاک کو در ایسم

پس هزاره گوکب اسم سعادت آن پی پیکر بروی ماه کو
 پس خود سازنش سوی یکنیز و چنانکه در **پایسم**
 مردانده که جان خشم فرمایند آید بیت و این کند از پیش
 از این که اهل شد آید آتش دلی پست که بر بارش
 نطق دلی آتش که ما و از این بهرست چون که بر جای خود
 بند و بریان خواهد بست و چنانکه در **پایسم** است
 بر روی چرخ و چرخهای نشانی چرخ فیروزه و مراعات کند
 بر خورشید و چنانکه در **پایسم** و اما تاکی بر لب و پیشکن
 نم نمشی - سر دم کند آندوی از بوم موسی - وانی تو که دل

چه چیز فکرت از تو تا کمالی است بر ادای زنی وانی تو که
 دل چه چیز فکرت نه که گشته و مرا و ف اراده شده و چنانکه
 در **پایسم** و شکل و پریشان چگونگی برین امروز
 و در ادای چگونگی و ازین کنایت بعضی از سر و کمر و وانی
 شاید که اشارت بشی و داشتن عبارتی باشد با اختلاف
 منی چنانکه در **پایسم** و در **پایسم** و در **پایسم** و در **پایسم**
 دل چرخ - درون خورشید و درون خورشید و درون خورشید
 درون خود را نموده و بار و کمر و درون درون نشان نموده
 یعنی روز و سپاس نموده و چنانکه در **پایسم** و در **پایسم**

ازنی که کشود دلش آفرینا و کتای کیش
 از ناکه لفظ الف اراده شده و چنانکه در **اسم**
 انگلیس پس بنام عالم انکاش افاتی گرفت
 نام باکره اش نامش بیک سپیده کشته شوق
 یکبار ده خردن سورش مهر از منشن و چنانکه در **اسم**
برای ای انگیز است با قیاسان باز خرد را قیاسی
 جان باز آرد کردی کمی بیاد شده دل نپایان بگزینی **اسم**
 دل نپایان باز چنانکه در **اسم** **پایا** را میست عشق
 که در وی حسروم بی پا و سری کشته خیال نپایان

و چنانکه در **اسم** از نثره بریا و محسن ان ناکه است
 وید و نام و اسن پی انگیز است یکبار لفظ اولی
 و این حاصل شده الم را دست که در لفظ دست ثانی است
 او کوفت پس بعضی تصرفات تبدیل یافته و چنانکه در **اسم**
 خلق از وی تود و تاج شست و این لفظ شکست
 و چنانکه در **اسم** **شعب** و چنانکه باشد و پیر بسته از
 و چنانکه از پی حسروم دین آخر جانب چاره اولی لفظ
 و این نیز حاصل شده تبدیل آنست او برفت با و از ان
 این لفظی مراد است و دویم بار اشارت بر تبدیل حرف

نون بخت با و حرف شین اصراع اولت و چنانکه دریم
لحم چو خط پری پیکان سپهر با - با آمد و گریه از روی شین
 مراد بی هم در جیب شال و در اسباب دشت پر کشید
 ماده اسپم قطرات که از گوار در جیب شال با ستاد
 وال مقصود حصول یافته و ما که در اسپم **در** صد غم بر بیان
 قزای جان شیراز از پی هم در دلی پیمان فتنه
 و چنانکه در اسپم **سپهر** خوشا آنکه پاییم نهان پیکان
 سزایش تنیابی بران در و چنانکه در اسپم **در** شمع
 در بزم ان خفته منم ترک سپهر نمایان بی هم و چنانکه در

سید دی آنچه بران سره چین یکفتم احوال انوار
 خیزن یکفتم کف منما سوخت بر ایدل ازاد ز دهنده که کنا
 یسین می کفتم و چنانکه در اسپم **شیر** ان تا جلوه و پر یکپا
 غریب بر بی سرو پای ده محنت و غم خوش سپهر
 آید و پوشد خود را و در اسپر و پای نکوان چنی هم
 یکنوبت سرو پای نکوانت قلب شده که او و نون بشد
 و باز اسپر و پای نکوانت سروم اوست که در ان افش
 و شین و در اصراع اول حصول یافته و چنانکه در اسپم
 برست از شک تر که کل طالع - مصور شده و پس نسل بر و دلال

پوشید و مانند که از تکرار اول و ساقط شده و دشاره
 که ضوئی را که دوباره اراوه کرده باشند برایش دیگر نشانه
 نمایند عام تر از آن که این سخن نسبت به هر یک هستی دیگر
 داشته باشد یا بی چنانکه در **آپسم** خوانده شود و پیشتر
 پوشید و در سجده ای پادشاه پسین بر خراسانی چون بود
 پوشید و مانند که نقطه خراسانی تحلیل یافته که موده **آپسم** است
 و خاکی که در **آپسم** **ساکم** در چمن مین کلین داشت نمونی
 نزدیکه را نه کام دل نشان می دید بر جانب چو در مانده
 سرف کمر و ده که کام دل نشان جبارت از آن جانب

اول معنی تبدیل و دویم معنی اسقاط و از آن لفظ کلمات
 شده و در وقت می اراده شده و لفظ یا بیشتر مرعاب
 کم دیده و اول معنی اسقاط و دویم معنی تبدیل و چنانکه در **آپسم**
 یاد داری آن اوجه خوانده شد و قوی که بعضی چو یاری پیشتر
 در مصلح اول از یاد داری اسقاط پیشتر حرف او یا اراده شده
 که در وقت مراد است و لفظ قوی معلول قاف و او که از تحلیل
 معلول یافته بحرف پسین پیوسته و قوی پس شده که مراد از حرف
 چاپت و از یاد داری پیشتر که از آن اسقاط اکثر حرف با هم آورد
 ثانیاً لفظ ام خواسته شده که آن نیز بحرف پیوسته است

شده و چنانکه در **اسم** **نوری** در و چنانکه در **نور** قیامت
 این زمین خدایه و جان شیرین را باشد بهشت و چنانکه
 در **اسم** **سکون** شوقی که از فساد دل این نگرشست و در
 زواری بسیرت و کز شجرت و چنانکه در **اسم** **سرمه**
 تیغ چشمه پاریانی خواهم بر فوق بصیرت تو کی خواهم
 پیر و زان است افراشته شیر افکند و در **اسم** **سرمه** از دلی
 پوشیده و فغان که در **اسم** **سرمه** افکند کی الفت و یکی از **اسم** **سرمه**
 که بود و الفت و در **اسم** **سرمه** کشته و لفظ **سرمه** کشته
 و چنانکه در **اسم** **سرمه** هر تنش می بر که عین **سرمه**

نور

تاب سوز و تن و یک طبعی از پی این لفظ تن حرف **سرمه** **سرمه**
 و لفظ طبعی تا بحرف بی سوز و چنانکه در **اسم** **سرمه**
 هر ششم کشته در پیش خوان **سرمه** **سرمه** می نماید روی ال
 بر پیش اویم در که از پیش لفظ اویم که از ان در **اسم** **سرمه**
 سر و در که از **سرمه** **سرمه** ترکیب یعنی و یک و چنانکه در **اسم** **سرمه**
 تمامی می می بر **سرمه** **سرمه** ترکیب شد قاش کرد ان
 با و که **سرمه** **سرمه** ترکیب لفظ شاکر و ترکیب یافته یعنی لفظ
 تماشا کرد با و است در **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه**
 کلا **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه** **سرمه**

بهش تو را کشیده وصف و این است که میگرد
 هر حرف و چنانکه در **اسم** **پیش** بر نیات عقل و جان
 که در شمار سوی دل چسبید آن چه در بار و چنانکه در
اهل و پای تو ای سپهر و یکنواختان ما خسته و لان
 بل سپهری بی سلطان و درم امید آنکه از ادب و سیام
 جبین از پی **اسم** چون امان و چنانکه در **اسم** **پیش** **پیش**
 عقل و دانش و غیره پیش شاه و فروز ظاهر آمد **پیش**
 و غیبت پیش او چو روز پوشیده ماند که حرف پیش
 لفظ هاشم که شاه دل عبارت از انت لفظ می فرمود

صحت از آن

وصول یافته تبدیل گشته و لفظ می و هاشم حاصل شده و در
 غایب روی تبدیل یافته که لفظ می و هاشم در اشرت بابت
 و وصول بقا **اسم** که مقصود و تقشیل است ماده ان
 غایب است و تواند بود که اشرت بیکر عبارت نمایند
 تر یا ده از دو بار با محافت حسنی ام چنانکه ان اختلاف
 نسبت بهمنی شد یا بهم خاکه در **اسم** **پیش** **پیش**
 ره نمایانی که نشانند راه پیش پس پیش چنانچه
 و میر جانی ان از رو بس و خاکه در **اسم** **پیش** **پیش**
 ان شوح که نامش کرده و ن کفتم با او حسنی از اول

از دل پر خون گشتم از حال من کی جوان یار شنید
 لب بچشم دوم و باره افزون گشتم بجا رب بچشم
 دو باره افزون گشتم یعنی پیار دلا در اول لفظ
 دم لفظ بجا تبدیل نیست و عبارت بچشم حاصل شد
 و در دوم باره حرف اول ساقط شده و از لفظ بچشم میسریم بار
 کاف مفتوح گشته و لفظ گشتم موصول یافته و خاک در ایسم
سک می نمودی ابروی سپر کان کوس پس قنوی
 براون خود شنید جان از شرم تو و دوش شاه نورادر بار
 و در دوم و سه بار نیم بر و پنجاه یکبار از ابرو و جابجا را دیده

که چون نمی کم شود جابجا نموده دیگر بار نیم بر و پنجاه میسریم
 لفظ آب الفت و از آن یک و اوست و در پنجاه و دیگر بار
 از لفظ نیم نو لفظ طایفه است و تواند بود که همان فک و کز کار
 بطریق و در باره مذکور شد در زیاده از دو بار و صغری را نیز
 بشمار دیگر نسبت دهند و چاک در ایسم **سک**
 افی که خاک در و من و این لایان شنید پس در کجا خوش بیان
 شد و در چوب راه افتاده و لایان چاک در کجا رها گشته جان
 لفظ در و چاک راه افتاده و ز پاک لفظ چاک باشد و لفظ
 ناله بر کین چاک شده و سر یک یعنی دیگر چاک در ایسم **سک**

پشت او تا مانده به طرف چپ سرش را بر سر دو کلاه
 و حاکم در اسپم **برای** آه پرشده است از عشق
 که در آن کوی عاشقان بگرشاید شکران شراب
 ماه غورشید روی من به شب شراب از در و درخت
 بی حاصل شده مثل نقطه شبنم که تبخیر حاصل شده است
 شراب را دیده نمی بینم قطره را دیده و مایه را با کمال
 پر پیسته و ماه غورشید روی که نقطه ماه باشد شراب را
 دیده و نمی آید و چاک در اسپم **نکی** در پیش خست که لاله
 سر زنده از دست مرگ کلی یک نمایای دو پست

و حاکم در اسپم

و چاکم در اسپم **برای** آه پرشده است از عشق
 آن است اول می نماید روی دلکشش چو مهر و حاکم در اسپم
برای دیده و را چون زلف و خال نری غورشید و ش
 رسناید دیده و را در شش پرشده و از خط خوش پرشیده و مانده
 که نقطه دیده و زلف و حرف آخر و ای گفته شده زلف یکی
 یعنی اول و اول ساخته شده و خال یکی باشد حرف یا
 باشد و حرف آخر و ای باشد بافت تبدیل با ج و نقطه
 بمحصول چون در حاکم در اسپم **شبهی** ناک و تیر تمام بر
 جان خوش است مرکب از پست و بی پایان خست و مرز

از آنکه پشت بی پایان گفت شده اول بی پایست یعنی
پایان او حرف است و حرف او که پیش از آنست از او شده
چون بی پایان شود سی مانده حرف آخر بی پایست میماند
بی پایست و خاک و راسم **حاله** خاک مشرب و شرف
تاج سروان باغیش برید خاکیش بر چو کران لفظ با
که نه برش بریده باشد عاشود و از لفظ ریش حرف را
دل گفته شده حرف آخر که خاک مشرب شدت بهت است
یعنی حرف بیانست که حاصل از لفظ شده و حرف اول
دست یعنی لفظ اول تبدیل یافته و دشته شده و حرف پاک

五

ملاحظه فرمادست همی نقلیه شده و دست شاه به قبول
 پیوسته و حاکم در ایسم **عز** خواهم که زنده و دل خود
 کم گویم و ز شاه وی فصل تا تو سر دم گویم غم چند چید است
 چون اولی بزرگ بشنوی افکی چشم هم دارم نوشیده
 فغان که سه نقطه هم در حشا را چند چید اعتبار کرده شده که
 در اولی از آن نقطه چند چید است و از آن نقطه خواسته
 شده و بار دوم حرف والی و بعد از آن حرف جا و چنانکه
 در ایسم **عز** است بحر یک کانه که چشم و غم ذکر آورد
 بر چه و سر دم سیلی از خون بگر نوشیده فغان که از بحر بار آوده

تعیین نقطه پیکانه و در حرف با و را ساقط شد یعنی حرف
بی چون حرف را نه و عبارت پیکانه نسبت کج چشم از حرف
تعیین است یعنی بی حرف بی نیست و نقطه پیکانه نسبت
بقلم طریقت و جانگور **پیش** تا چند بود و با و مانع
جگر میشد و لب از جهان افتاد و در کوهی گنبد **پیش**
ساقی باقی رخساره و صاف حق نیست که تصنیف باقی
در رخساره و صاف قوج باقی نمائند و مرکب یعنی دیگر پوشیده
نمائند که یعنی قاف از نقطه قی ساقط شده و درین تمام منتهی
عبارتی را پنج نسبت ملاخذه کرده **پیش** **سلا** **سیلام**

پنج از شش را آه من شمر که اکثرا بجهت نمودن بر بالا و در
صد که **پیش** هر دو نه پوشیده نمائند که بر و صد و **پیش** و
هر دو داشت شده که مرکب ازینها بالا نموده و نقطه بر بالا
نموده و یعنی حرف بی ساقط شده و نقطه صد بالا نموده
یعنی تقدیم و **پیش** که مراد از و الفست بالا نموده یعنی فقط
لا اتصال یا قیده **پیش** بالا نموده هم یعنی اتصال یا فقط لا و
نقطه بالا نموده یعنی حرف اول خود را نموده و از پیش کنایت
توسل چیست تا بطلاعات از باب فصاحت و علم و حکمت
و **پیش** **تقی** بعضی عاقله عقل باشد **پیش** **پیش** چون عاقله

رستی با جمل بریم بقضای هر کس حصول بقدرت یا مودون
 قاف مکرر که از کلمات مأخوذ است اشارت شده و ثانیاً
 یا نه او که کلماتی است و چنانکه در ایسم **عطف** آنکه گویانند
 از قید نبات - سر که بر نه بر سر در نقد حیات از پیشین
 در سپهر باید جمع سالم نه بر طبق عادات و خفا که
 ایسم **نرم** در زیر پا تو خاکم سر که گویید ای سپهر و عطف
 کن روان من بر کشیده ان سر و حاکم در ایسم
 دل ز غل قناعت خویش سود پی بر و کس با هم سال که بود
 ای خواهد که کن سوی ویش کرد ترک عالم غل خویش نمود

السنه

پوشیده و نماند که انقضای عالم بحسب اول پر پیسته
 چون غل خود نماید جسم نخواهد نمود که مشایب است برف با
 و چنانکه در ایسم **سبح** ان منسیر فطک از غل تر بنود
 بر لاله بسیار در چ پر و در نمود جان ساخت معطر پر بر آورد
 و بر غل خویش سر سر نمود لفظ عن چون بر غل خویش
 باشد بر جو خواهد نمود **تجلی** عادت از غیر صورت رقی
 جرق یا پیشتر مانجی صلاحیت ان داشته باشد که از و
 حروف اراده نمایند چرخ یا نباتات نقطه یا هر دو و این بود
 تنگست دعا و صقی و جعلی تحقیق و صقی است که لغزلی

آورد و شود که خدمت آن شمس باشد تفرص و درت رقی عمل
 تصرف بی تفرص بکوتاه چو تفرص شکل و صورت و شال
 ان و جعلی انکه بوسیله ان الفاظ سیاق کلام با بر
 تفرص و درت کتابی و دالقی باشد و درین قسم ناپاست
 اند که گفته اند تصحیف و منعی چنانکه در ایسم **در ایسم** این و جبا
 بهر تو کرم بگذرد - مرصی از ایسم سپرد و قد آری و جبر
 و چنانکه در ایسم **ایسم** شای که جوید بر پسران رسید
 و چشم جان قال تحقیق کشید خورشیدش از دیت آفرود
 و در علم آینه چرخش دل دریا دید - شاید که دوات تصحیف ناپاست

معانی حصولی به چنانکه در ایسم **در ایسم** رو بر متاب از ما
 مرچند آفتابی - عاشق پر شمع پیروز و سر که تو دوی تابی
 و چنانکه در ایسم **در ایسم** دل زار آورد و رو به جبا و نال
 کشید بی مادی و دوی خورشیدش از دیت آفرود و چنانکه در ایسم
در ایسم رو جبا و دلیق آریسم چسبیدی که بر نه مانده ایم
 و چنانکه در ایسم **در ایسم** خواهم نه هم بچسبید ل شیدا را
 تا جایی شود من ستم دغا را - بسیار نموده و اگر از ستمش
 کاری کند و نگاه دارد و جبا را و چنانکه در ایسم **در ایسم** درین
 باغ ساینده بر آسپاس - سرخ و دستان سپرد و از ان شده

قباب سگانه خطاست - از جانب دوت چن ابرو زیست
 از جانب دوت لفظ چهار دوت و از عبارت چن
 ابرو زی که تحلیل مصول فیه لفظ چتری اراده شد و معنی از
 لفظ چهار چتری حرف است و چنانکه در **اسم**
 ست چتر چتر بی روشنی ای یا **چتر**
 تا نیمه قد آن نسج ضیا و چنانکه در **اسم** **چتر** یافت می
 دل این چتر - آنکه بسیار نرم نام دارد چنانکه در **اسم**
چتر و توفی چشم ابروی تو چنانکه در **اسم** و شب عید و توان
 بود که دیدار نمود چنانکه در **اسم** **چتر** آن را که بود و شد و

چشم آلوده - یکبار و دیگر بقوم دل نموده - از روی صفای
 و نرسو و از قوم - دیگر دل سبک نشد آلوده **چتر**
 عبارت از است که بعضی را که باعث با معنی غیر معانی می شود
 بعضی معانی نیستند و جزو یا بیشتر و شاید که در ادب مرزوی
 معنی باشد یا نظیر از بعضی معنی و از بعضی خط و ایضا اجزا
 شاید که در معنی قتل باشد یا یک پست قتل باشد یا بعضی قتل
 بعضی نیز پست قتل و اول که در ادب تمام پستی باشد تا این
 به جزین و پست قتل یک چنانکه در **اسم** **چتر** **چتر**
 مرغ دل در دشت - محراب است ابروی چشم فاش

اوراد و نمازهای این محراب گوارا گویای نامش مستود
 باشد قلیل نماز است چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی
 پناه دیده اند از برهه زیبا مستود و با تشبیه قلیل نیست
 و بعدم استقلال هر یک و این جزو تحلیل بر وجه مستود تواند
 بود چنانکه در **اسم** **شامی** کرار غرض است از جوهر یکسان در دل
 شیداری معنی نایب مستود و با تشبیه قلیل لغزیده است
 و بعدم استقلال معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی
 طره چون شکستاب شده چنان در پایا خیزد و آب
 و چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است

پس در کتب پایشش ای فقیه پرشید نماز که در تحلیل لغز
 کن است و لغز حجاز کریم یافته که بر این اشارت شده بهجا
 کردن لغز در که مؤدایان عبارت و ال نایب در در است
 چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است
 و در **اسم** **آل** کرار است و معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است
 تحلیل چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است
 بیدان نیستی ای خواجه جزو خاری است بنده عزیزی
 یافت در میان نیت و بعدم استقلال معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است
 برقع و طرفت نکشود چنانکه در **اسم** **آل** کرار است و معنی چنانکه در **اسم** **آل** کرار است

انجیل مجا جزوه استقال مریک چانکو در اسپ
 انکه نوی بر دل شیم نگی یکدل شد اگر و حق ترا داشت شکی
 لوقه نسای لم الیکه پیش در من زانی جسم کون کینا
 و چانکو در اسپ شمس شاه مژن نار چو نه تو خود و در انجم
 شک شب در و روشن شود با نغمه حسن خاتوای اسپان
 نمی بسم از انکم بر تو خود و پوشیده نامه در چونی از انقلبا
 عبات بر تو خود که به نقطه است بر نقطه یسیم ثبات یاب
 عبات بر تو خود یعنی لغت سی بر نون کویس باشد کسول
 پیونده لغت اسپ منقول شود و چانکو در اسپ **پس**

20

از شمع طراز با تابانند شوند پروای صفت پایشان خفته شوند
 از مهرش گوی ایامیوزد کانه مدش سوختن زنده شوند
 و چنانکه در ایسم **شاه** در کوه غم اشک فشان عشق زار
 بنشیند میان اشک و دوزخ نایاب گویی تو که آتش پیشان است
 تا که دوزخ و آتش یک پر شده از آتش پیشان لفظ شات
 مراست که تا در آوازه او گردیده و نقلها اسقاط یافته
 و چنانکه در ایسم **ایسم** شد گل گوی بازی اس سر دریم قدر
 در پیش او بهر حال بکوشش تخم خود را و چنانکه در ایسم **شاه**
 آب روی نا شود سپهر از پیش را میکم حرف می درای

اشک خویش را و چاکه در آسپم **مهر** هر که در آید وی آن
 مهر پس از او به بخت صاف می شود دل گویند که آن در از
 فغان طلب یا هم چسبند دل نماز عشق پوشیده خانه
 که هم بکلمات پیکان وصول یافته و اشارت بیکون وال
 در صبح اخوت و چاکه در آسپم **فتیله** خانه و خال آن
 بت ماه چین چون خسته و بدیدیم شسته ترین **مهر**
 چنین حال بر آید ایش هم در مخ پر و خست افروخته و پنهان
 و چاکه در آسپم **مهر** در باغ جان هر که در شست غمی شای
 که سپیده از قرآنش پیشی **مهر** نیست پرازد که بشارت مردم

بر آید از آن دست خزان یک در می پوشیده و خانه که از لفظ بر آید
 که تقلیل یافته و او تیدیل می آید لفظ بخت و جارت
 از آن دست خزان یک در می شست با ستار و یک نقطه که قرآن مجید
 خزان دست اشارت آنست و چاکه در آسپم **سیر**
 وی حال آنست بهر که گفتم با او شستم در خود سر گفتم
 آن بس و انوار را بیل **مهر** یکدانه زبانه شد که گفتم
 و چاکه در آسپم **فاسل** تا شود از نامرات یک حرفی شوم مرغ
 قاصد آن بسینه ز بیلوی سم نموده و باغ و چاکه در آسپم **مهر**
 اگر که جان گرفت غیر که شست - خوشید بی بودی و جیل شستن

کوهلوی هم چو دره کشاف قمان پاشید نهاد در برهای
 قدش و چاک در ایسم **نیم** درای سرشکم که بر سو کرد
 غفلان سپر کوی تور و آوردند بی روی تو بستم آن
 کواکب که منو - اندک دوری چاکه بایه کردند و چاکه دور
 ایسم **نیم** و انبار برون پست از آن مایه بینا قد
 اور است منور ز غمان کین و چاکه در ایسم **نیم**
 بنی می که خالهاست بریش - میل شقی بود همیشه بریش
 و خاکه در ایسم **نیم** و لبری ویدم بر رخ حنه و خال بر چین
 رخسار و آن سینه خال و بالایشین و شاید که الغالی که از

نقطه با نیا تعیر کرد و می شود و نبی از احوال معانی محبول
 پیوند و چاکه در ایسم **نیم** و لمام در آرزوی
 روز وصال - دیدند فراوان شب بجه طالع
 آخر و عای عارفان و پست در که بنوعی در هر
 در چه کمال از لفظ و عا چون عا لفظ رمان تبدیل باید
 و آخر بخرج لفظ و مبدل کرد و عبارت در نادو
 بمصوب پیوند و چاکه در ایسم **نیم** و **نیم** اول از پاره
 روی خوب آراست - آن هم کین لطف کنایه خوا
 پوشیده و نماند که تبدیل حرف اول پرده بحرف غای

مضمون لفظ حسد حاصل شده و چنانکه در **اسم**
 رخسار ندره خویش بر پیشانی با هر دوست
 حاصل ندره عار و عیب و آن از حاصل ندره دانداران
 شده و چنانکه در **اسم** از تو به سیاهی صوفی
 مانع نبی دید - خواب شکند با دو چرخین شب عید
 داده اسم لفظ شب عید است و در او به چرخین
 شین و چنانکه در **اسم** ثواب شده دلی را
 که آب صاف کردی - بیای از پی قلم چرخ نبرداری
 ثوابت ترکیب یافته که مضمون و با تمشیل است و چنانکه

در **اسم** بر م ساقی چرخ است اس پیله نیکار
 پیش پیش همای خرد بر لبی است باز لفظ جا به تامل یافته
 و از تجارت های لفظ خواسته شده و چنانکه در **اسم**
سین و صفتش من که را شکل شود و میسر رخسار کل بهر
 خشن شاید آن صنوبر و چنانکه در **اسم** روح آن رخ کرده
 آینه و خانه از آن را بر نموده و طرب فرو فرمود از آن پرین
 مرطقی نهان سان رخ دیده - در پرده کشید آینه با ناز
 و چنانکه در **اسم** یافت که کوه نیل و در تاب آن
 باری خوشتر بر دل صاحب آنان و چنانکه در **اسم**

نوبت می که بل طلب فریاد نوی کرمان طلب
 نیاید از وی کرده اند آفتاب را در من کند گرفته
 به طلب نیاید از وی پوشیده نماید و تبیین در دست
 نقره بطل و مفتوحه اراده شده و چنانکه میگویم **عشیه**
 چشمش جنبه برینا طلعت خشان بر روح کو سر و در پوشیده
 برای آن نگاره چنانکه در ایسم **عادل** کی بوده دل زان
 در می غافل کی در بی سپید سوی اهل دل زان در وقت
 جان صد پوشیده و ناز که اشرت شده و مقرب شدن
 کله داغ و کله درینا کریم **نیر** که دلالت میکند بر زوال

شی و لفظ غلج تجلیل حاصل شده چون گویا به غلج
 کوشا به خط است و چنانکه در ایسم **سکه** در جهان قدیمی
 نباشد عاشق در پیش را بیانی اند چهره اش گرا کرده
 خوش را و شاید که یکی از این الفاظ تصنیف وضعی حاصل یابد
 و وسیله تصنیف جعلی شود و چنانکه در ایسم **حسی**
 دیده چون در دیده پند سوزی **یار** نگر و در کوشش ابروی
 ابروی یاز و شاید که از لفظ حاصل شده و خصوصیت غلج
 تصرف معلوم شود و چنانکه در ایسم **بای** شد آتش
 تب شهرتم را و الی رفت آن بر عیش و طرب خوشحالی

جان ال مجبور باشد آتش را زانجا بر آید و حقن آب بر آن
 پوشیده و خانه که از عدم حال که کمال اولبت است و حفظ
 از حرف اول خبر است شده و از نواد تحقیق جمیلت
 این مثال را پس **سید** تا چند رقیب مرده یار شود
 بر خلفه ال آزار می شود - بهتر باشد که پوز و ان کج
 سر دم به کوزه نکونیا شود - محل تعرف لفظ بهتر است که چون
 بعد از نقطه جاریه پس برین تنگن شود دم بدون هم بودن
 نوشته از انی بعد پیستی توان خواند و جامع مرده
 قسم و منق و جمیلت این معاد را پس **آ** آیم در میان

حقن ده پذیر - چون نیت مکن را بخار خود و کوزه چنانکه
 در کیم **شیخ علی** آمد در من چیده پر از قطره خویست
 در دم بخ او سوال کردم از وی - بر ما پستار با چه تحقیق بود
 چون گفت تحقیق اگر برده می و چنانکه در کیم **پام**
 زحمت بر شکر بخت پسیران - نشاء است زده نامها
 شانه و ان و حاکم و کیم **سید** سوختن و ان از غم
 جانان خشت - در طریق کار مایند ان خشت پر شده
 نازک و طریق کار مانی خشت را ده شده بنا بر شرت
 او در ان فن و مثال انچه محل تصرف شما باشد که مملکت

ان داشته باشد که حرف شود و این **هجدهم**
 قطره ای انگه دارد و ادای می نشیند تا به پسته بخشد
 سرگون فی زمین چوب پسته بر بالای میز یادند و از
 و از گوشت بیکند نام مقصود بجهل چونند و چاک و در **پسته**
 این پسته بند پای کرد و پستی بامت او و در می یاد
 و پستی آمد پیش غایت کوتاهی افتاد و بسان
 و پستی چون مد الف محدود و در پیش آمد بجا
 کوتاهی شد صورت بی می نماید بر بیات **سه سیتم**
و نهم میادت از ذکر لغتی دارد و حرفی یا پسته بر **اسط**

نکته

مشابه و صورت خطی زیرا که شباهت مشهور باشد یا
 غیر روشن باشد که در سن از مذکور مقصود و با پستی انتقال
 نماید چاک و در **پسته** و در شید دخت که از شیش
 پست کران یارب زید زوال بر اوست بران باشد
 و در حال کیش بر او چشم یاران بر بکر و پسته در ان
 پسته و فامه که از دو طالع کیشیه کی لفظ طالع می پسته
 شده که کیشیه شارت با سقاط لام آتش روت و از دگر
 حرف نون که مقصود و با تیش است و چاک و در **پسته**
بروی زنده و شیشی که یارب با غر و دارد و مجلس حال خود مسور دارد

و در
 و در
 و در

بخوش اقطر بر تالیف حاصل شد که مقصود بالتشکیل است
 و چنانچه در ایسم **سین** کسی را یکبار خط پسندید
 سرور یک پسند است بر طرف بود و نمیکند در ایسم **سین**
 زانکه در هر حرفی ششم قریه خود را و نورشید هم
 و درین هم مقصود بالتشکیل حصول لفظ قد است و چنانکه
 در ایسم **سین** مشابه چو زلف غیرت باشد
 بر چو زلفیت تم حلی و از سوز نیا و دیدم آینه از
 بر چو زلفیت شک فات افزو و درین هم تشبیه جمیع
 و دایست بر لطف چنانکه در ایسم **سین** خیال بروی او

و انچه شده فی سر حرام و در محل بیت صحنه و نواخت
 و تشبیه حرف پسین چنانکه در ایسم **سین** ای دل
 غم این دل که آری چه شود روز و کران دست آری چه
 ای زده که گشته کردید چو بر جانب آفتاب آری چه
 مقصود بالتشکیل لفظ آره است که بتو حصول یافت
 و تشبیه بعباده چنانکه در ایسم **سین** تو شش چون
 بر کف کاسه ایسم ازین کرده است و دیده
 خیزش را جانیشین و زلف کویند و لام خوانند
 چنانکه در ایسم **سین** و ای ماه و ششیری می کاشند

گیش پیش آورد و پیش بجام دل نریش شکل
 که خیل خبر و یان مسرکز آید چو ی از نزار یک
 زینا پیش و دین معایات تشبیه حرف یم است خاک
 در اسپم **ج** آه از غم شوی سپتم آه خد افرات
 قاضی رخ افر خست نامش زبان آرم و گویم کربان
 مانند مشتاق غم سست شد که تجلیل مانی
 شد و عبارت ازیمی که اول کلمه میا و است و اشار
 شد و تبدیل آن حرف قاف و چاک در اسپم **آرم**
 آنکس که بجهادوی و لای نیک دروان سرگز نوا بدو

۶۴ و لای نوا و کردان و چاک در اسپم **مر** در هر یک
 دلی نگذار و چشت که سپردن و لای تشبیه حرف
 چاک در اسپم **ن** عاشقی را که گرم دو باشد از ره
 وصل خرد و ان ای و مدعی مسرود و را که پر پست
 لی تک و پوست دفع کن از ره پر شیده خانه که از رخ
 بی تک و ف راوت و از دوف بی پوست باقیار می
 عمل تشبیه حرف ماه شایه که معاصر و تشبیه باشد
 چاک در اسپم **سلیمان** و زلفش زهر مانده شد
 بسا آن شتبا با هم که شد و چاک در اسپم **مر**

داشت ابروی تو قصد دل نشان آنچه پنهان بود شد باری
 میان **این چوب** و آن برج اسرار است **اسرار**
 و آن عبارت از اشارت در فیاض و اراده عدد
 آن برای نوحی تحریف و آن چاک در **اسم**
 گندان شهر شمار شده به شماری زمی شمارده
 پوشیده نماد که اشارت بهما و حفظ چه کشت است
 و لفظ زمی که پست و دودست و از پست و دود لفظ بی
 و حرف با اراده شده و چاک در **اسم**
 نخواهد یافتن با جبهه بسیار به پیش و مان و منق لایق

در کمال

و چاک در **اسم** مرد و یک پنهان نماندی و آب
 ولی فرق بسیار بود پیش تو کس نمی پوشیده نماد
 که از پ لفظ می و آب ولی چون سر و حرف را یکی نمایند
 نون و چم و نیم بصورت پوند و چاک در **اسم**
 این ل که جدایی ساخت بی طاقت و آراش و انهم
 بی مبراز و نموناشن و عاقل در **اسم**
 است شکی که اما او را بروی یکگون برمد و خال چا
 لایق است از جدیرون و عاقل در **اسم** غرض که
 بخت شتاب و او که خود عاقل است بحساب و عاقل

و چنانکه در اسم **یک** ای کرده قصه الهام اولی بخانه داریم
 چون کسی که از ما چیزی که ما داریم و چنانکه در اسم **وحد**
 پس که این دست که بر دم بزم - مانده آتش را در آتشش قدم
 و چنانکه در اسم **وحد** شود از دست از دانه که از چنانکه
 و بی شکسته خود را بر پاره کند و چنانکه در اسم **شاه**
 کردیم زخم زخم توای پسته دانا پر دو و شود ز آدام
 خسته جان - پیوسته شایسته تو پند گم - آفرینان
 شایسته نشان و شاید که پس که حاصل شده باشد
 حاصل آن اسم بطریق چاب اسم دیگر شود چنانکه در اسم

افشاید نمایان نام گنیم آخر چرخ - یا قلم نام و گردان
 نقد نام جان مشت را از حاصل حرف اسم اختیار که فرار
 و دیت و دوازده است اسم غیب اراده شده
 و در مصرع ثانی اشارت به قبول آن مقصود و انشیل است
مطلوب پس و آن عبارت از اول اسم مددی بقصد
 دولت بر حرف معین ابایی آن چنانکه در اسم **تین**
 آورده زمین لاله جسم پرور - کردند ز شاخ پنجه سپهر پرور
 کل اشتیاق رویا در پرده - رویای شاه وقت یک پرور
 مقصود و انشیل لفظ مسفت است که از کوه رفت تو به قبول پسته

و چنانکه در اسپم **فیش** آینه مرکب را در او می نهند
 حال پیش از آنست و در او را آن باشد که آینه بی نشان درین معانی
 تبدیل حرف اول بآخره مفتوحه لفظ او شده که اذان یا
 مراد است و چنانکه در اسپم **فی** پس از غریب رسید این
 نمونان را - ز تو چشم خدایم از او چنانکه در اسپم **فی**
 بر دل با جراحی که از دست - ماده از بعد ما و دل چه نمک است
 و چنانکه در اسپم **فی** زنجیر سپینه به نقش نام خیر تمام
 ترا چو سپینه تنگ است یا ای از وی نام و چنانکه در اسپم **فی**
 آمد خبر و حال از حضرت است - جانهای مشرق وید و خاک

اولی

در او است - از دیده نهان بود رخ آن خود شنید این
 مرده که در رخ می نماید چه نکست حرف اول مرده که بای مضوح
 نماید مرده شود و چنانکه در اسپم **شکری** بر سید از صبا سر
 آن کوی را گشت - آن خاک کوی مرده او حسد بکاست
 و چنانکه در اسپم **فی** سیاهی خاک پای پیک و پست وید
 درش از بصرت بقصد رسید درین معانی لفظ است حصول
 پیوسته و چنانکه در اسپم **معی** سر بر قدم چو تو پری ضایع
 آخر چه پای کل خوش آید باری و چنانکه در اسپم **فی**
 برک کل و جد خود گشت ایثار - چنی از پوی کلین یکبار

و چنانکه در **پیم** **فی** مشق پرستام اربع یازده چنان
 است و پیشتر به یاد از عشق باین در او عشرین است
 و چنانکه در **پیم** **حس** و تقوی مشق کفر و غی
 ان شدت آفتابی از غی و چنانکه در **پیم** **حس**
 سوره ای از رما شقی باشد ز غیون پیشتر تقدیر فامان
 او بود و بناید و کرد و چنانکه در **پیم** **حس** از اگر در آید
 دل نیست جلا کویید و رسید دل شو جان بلا کربشوی
 این چند زبان خواستی کرد ناچار چونند جلا نیست و لا
 پیشتر نه نام که نقطه پسند جلا ان و لفظ و لا چون رود

دل

بنا و ال باشند بهما حرکات و یکنات چنانکه در **پیم**
 حصول خواهد بود **سلب** **حس** و ان چهارست
 از کوکرا و ال او صاف صودی و ارا و ان عدد چنانکه
 در **پیم** **حس** و لوار نقاب ازج بهوش بخند و نه ال
 قافی آتش بخند و چنانکه در **پیم** **حس** و یل شریک
 من کرد و آتشکای کرده و تا مسفت طایق ایم او تمام
 و در خون پوشیده و نام که از اول تا مسفت چنانکه طایق
 که الف و جیم و سی و زی است چون از حرف آخرین
 پیم او را ده نمایند و جمع و در کل خون اخل شود و مقصود

مقصود و جدول چنانچه در این **کتاب** از ما شناسا
 فزوده هر دو یک بابی نیست که بقیه نکند
 و چنانکه در **کتاب** شده پنداره چنانکه است
 از دو کرد این کار هر چند از این است که پنداره
 نقلی شش نیست شود پس آن را به جدول ببرد و در هر
 باقیش است چنانکه در **کتاب** دیده در این **کتاب**
 قطعه باران نبود از عدد و با آنچه است که در این
 نموده پوشیده نماند که از عدد و با آنچه است که در این
 برابر است چنانکه شش است چه قطع و چنانکه قطع است

و شش

و شش را شش و دیگر عدد چنانکه باقیها عبارت از شش
 پس است که لفظ خود شش را چنانکه است و چنانکه در **کتاب**
مصدق بیند از اینجای دوست است که پنداره
 را عدد و آنچه بود و حقیقت که در شش از این حروف لفظ
 آنچه عدد آن بی نقطه است و در حرف او تفاوت که عدد
 ایشان عدد است از نقطه عاریت و حرف یک عدد او
 ده است نیز از این تبیین است که در میان هر دو
 واقع شده و چنانکه در **کتاب** **نقش** مارا که بفاسیدین
 و تحت هر پست چنانکه طبع و فایا باشد از دو پست

دوز و شب کرده اند و چاک در **پیم** **سید**
 ماه و چهار ترا ای کاشن عیدی دی برو از خوش
 پنم درم از سر غمی - و جامع مرد و قسم حرفی از عساکر
 این خاک **پیم** **یک** کرده دل من کج خاشن
 بر چهره او شمار عاقلن و چاک در **پیم** **سید**
 کم درام شمار بیان کج گشت من شمار خود
 حور شمار بشت **سید** **قی** وان عبارت از
 اشارت به بعضی ارقام سندی بودی که در متن تعالی طایفه
 بعدی که این رقم برای آن تعیین مامور چاک در **پیم** **سید**

هزار

نشان جهان کجاست حیات - و ام بار اوده
 بود ملک و جات - حاصل زار اوده نشان اگر هست کج
 نبود و کجی که باشد ششم چه شبات از اقدار اوده نشان
 علی الترتیب حرف ثابت ماند و حرفی ساقط شود
 و الف و می و الف می ماند برین شکل **ا** که رقم
 هزار و یازده است و چاک در **پیم** **سید** از انجم
 اشک پیشانی **پیم** **م** - عشاق رقم زدند صد
 گونه سخن - با ختر خویش جدا از ذکر آن
 کردم قسم انچه می توانستم من از لفظ با ختر

آنچه با اختصار یعنی هر حرف با و خا و تا جدا علامت کرده
 شده و از ما سوای ال و الف و حرف راست آنچه
 صلاحیت رقم بودن دارد و الف است که صورت
 رقم یازده است و حاکم در **پایه اول** دل مقام
 مهر و رویان چنین قد شده و ده که سرگردانیش
 چو فلک پدید شده مقصود با جتیش منقلب شدن رقم
 و ادست از لفظ و ده که با س و پس از حرف بی تبدیل
 یافته و هم بعبارت سرگردانیش فای فلک بلفظ لو
 و حاکم در **پایه دوم** سردهی چو تو قد کشیده باشد شکل

سیزده چو خط دید و باشد شکل بر چهره دو مثال
 تو چه زیباست پس بر سر دو صندریه باشد
 شکل و حاکم در **پایه سوم** اهل دلاں سر سبزدهی
 روی بران خاک در یافته ترکیب زیبای بیشتر
 سرخشی را از لفظ یک حرف و تبه زیاده شود مقصود
 بحصول پوند و **پایه چهل و یکم** پیداست تالیف استقامت
 تعبیر **پایه چهل و دو** عبارت ارجح کردن کردن الفاظ مترس
 که در مواضع متعدد و انراج یافته باشد محکم تر است
 و این مختصم میشود و اتصال و استراحتی تالیف اتصال بهم

پویش ازات بی ظرفیت و ظرفیت و سر آبی
 که اجتماع اجتناب از خول صحنی در بعضی حصول باید تا اتم
 اتقانی چنانکه در ایسم **سفر** ششاد و پسر حرف
 زده بر طرف جریبار چون بی نسبتی بین غارمان
 و چنانکه در ایسم **کرمون** **سفر** در بیج و شای شاه
 چشید مکان سلطان ملک پسر و در ایسم میان
 کردن بوی نوشته آتشی مال حورشید مایه
 دل بر حرفی **دوان** چنانکه در ایسم **سفر** حورشید
 غلام شسته آن **لجورا** که کرده بخود آن رخ بکود

هونان

چون افیر ماه و محبت تر با شکر کنید باید که بود کجاست
 او را و چنانکه در ایسم **بهرم** موشی و لها شکست
 ای رفیق ای شکست میر و پیشان موش برای
 این شکست و چنانکه در ایسم **ایان** و تحتم او سفید
 میخوانم من وین از بکشت میخوانم من و ارم الم
 ششید مع پسته زیرا که از و نهفت میخوانم من
 و چنانکه در ایسم **مال** دل بخودی خرد بر دین بعد
 کرد و منکر بری و شان بخون پیدا کرد افتاد
 بهت و بر این **ل** از قیدی که نه اشت دل

کفون پدید آید و چنانکه در **اسم** **خدا** از بابی پس
 کلها را بوسیله بود و خا و آتش هر یک پاک و امان
 نمود و پوشیده و خاند که آتش را جفت تبدیل یافت
 که عبارت خا خود آتش را عبارت است و هر دو را
 اطلاق شد که پاک و امان را که چار باشد عبارت از آن
 و چنانکه در **اسم** **ن** رقیب افاق و دور از خاک پیش
 زخم و مان کمی آید بکایشن و چنانکه در **اسم** **م**
 کویم تو نام آن است بسم الله نام درج و را و من بود
 آخر نام و خا و در **اسم** **ش** این هسته که در بود

اخلا

از خاک درش شد ساکن فرشی که بود برکشید و بایب
 که با و خاک این فرشی است از زیر پیر پاکش بایب
 سرش از زیر پیر پاکش انوار او شده و از بالا
 پیر پاکش جزم که علامت سکونت و محل و بایب است
 پاکش است چنانکه در **اسم** **ا** **رشد** انی که ترا چین
 پندم باشد مشکل چو تویی در همه عالم باشد
 در کشور جان نه خورشید و شان شد نام تو شد
 نه کم که باشد و چنانکه در **اسم** **س** **سود** و دوشش بنم
 لباس خیش از پاخت کل جگندای پیر من

در کتب قدیمه که در دست است از این کتاب
 که در کتب قدیمه که در دست است از این کتاب
 که در کتب قدیمه که در دست است از این کتاب
 که در کتب قدیمه که در دست است از این کتاب
 که در کتب قدیمه که در دست است از این کتاب

بر آفتاب انداخت کل و چاک در آسم **دلی**
 که بود زینت کوشن را بخت شب بچول کرده را
 دارد شمع خسته خونی بجان زینده بود کمال خسته را
 پوشیده خانه که جبارت کمال خسته را داده آسم
 واقع شده که جلال آسم از آن پسند عریض بکاف
 لفظ کا و صیغه لاخر که است و ترکیب کل شمع که در حق
 وقف نه کرده یعنی شل آب باید که آفتاب را کرم
 مای را و چاک در آسم **برجی** سر و پشت خانه سر
 برین - ناز کشیده و کشیت برین ناز کشیده

کلیز

گشت از آنکه مو بر سر داشته باشد و چاک در آسم
سید آنکه بلف کج می پسند - سر که از آن
 اهل یقین کرده پسند از صبح نور زبان نراند از آن
 سر یک نهایت ترقی پسند پوشیده خانه که مر جفی
 از صبح نهایت ترقی که حرف است اتصال می آید
 الا حرف آخرین که نهایت ترقی پسند و است
 که بر مجموع مستم شود و چاک در آسم **شیر**
 باشد که در پس از آن یاد و را - آنکه لی که است پانچ
 جویای لی بی پسند و پانچ - جویای که خاک و هم آن جویا

و خاکه در اسپم **مکن** مرگش نشسته بمنزله چرخ ایشان
 ماییم و کج غنچه سریشین ایشان و خاکه در اسپم **هر اسم**
 کی طالع بد بر طرف زهره و لیز یکی زهره سفیدی ماه پاره
 در بر و چاکه در اسپم **اولین** هم تو ز راه عدم ای طالع
 عزیز الایمش تپا که شود امر چیز چون شد تو اندکی
 نازی ای دل سیدان سلامت بود است نیست
 پوشیده و خاکه که نقطه دل با با سقا ط حرف دال غایب
 کرده شده که بطریق خطاب در ان شادی باقی آمده
 و نیت و سلام ان غایب را سر و لفظ ام تعیین نموده شده

و انکی

و انکی او در دست و از دیگری یا داده تقدیم انچه نیت
 کفچه و ساقه از ان سلام بقا نموده و خاکه در اسپم **تی**
 انچه سال نیکه است چون در اقبال پیا شده است
 و خاکه در اسپم **سکان** و شش و نوا دم
 برم جانب جانی که خود را پیاخت خاک ان قدم
 و خاکه در اسپم **بران** و **سکای** ای یقین تو امید
 اهل عرب را چه غم نمایند انکه بود عاری ازین غم کرم
 و تالیف امر ارجی خاکه در اسپم **خاک** پست نقد جان
 پاکان در دینی یا این دست خدمت پاکان هر درو

فی پان اجوت پوشیده غامد که از جبارت مست
 پاکان که تحلیل مذکور شده فقط مکان بمصوب پوشیده
 و چنانکه در اسام **نفسه** در قونج ان بر پسندیده
 شد اشکاره امحکس فی ره دیده پوشیده غامد که مکس
 در دیده دیده و نورست و چنانکه در اسام **حی**
 موج بران فلک زده چشم اشکاره ماد من چن جانب
 موج اشکالی یاره دار و چنانکه در اسام **ملی و دست**
 منایت نامها که بدون ان کلک جان پرور میانی سوی
 دل آید و نام حش منظر لغزها که تحلیل حاصل شده چون

الف

ان از و ساقط شود و ما مذکور در اسام **کبر**
 از آب حیات که در من او تیره پوشیده زبان من شکستاید
 و شمس یک پوشش زبانی نیز آرد و غلبه خط ان شکستاید
 پوشیده غامد که ان پوشش می که او اوان ان شخصیت
 فقط سبع است و فقط پای چن موج در کلک شمس
 داخل شود و مقصود بمصوب پرند و چنانکه در اسام **قی احمد**
 ای دیر از سر که در است توان در قلم قدم بلای پای
 و لغزش آورد قلم پوشیده غامد که او از لغت
 در قلم آوردن پوشش است و از باقی داخل در لغت منظم

و چاکو در ایسم **ای** بستم دل در فغانی
 او باشد کنون بند را حقایق کست از دوزخ بهشت
 قرون و خاکو در ایسم **تقی** ای عجبی غمت این دل
 غمید من اجر و پست عمده پندیده من آخر
 ز فقیق ناب در چشمتی چمن آرد پست بر قدمت
 دید من و چاکو در ایسم **سید** بنال از درد
 ای من در جانی که یار محرم و معتمد و مایه
 و چاکو در ایسم **سید** که مصلحتی تواند رات نشان
 رو جانب و بر سره پست معان گویند بر پستی بود

ز پست سر شید است او را پستی نیست مران
 و چاکو در ایسم **مین** از آن سر کی چیده که رحمت
 شبنم خاک و در زیر پست خواست و چاکو در ایسم **مهم**
 یو کمان زنی اعران پست باز مکل کوی زنی ان پست
 اراده شده میستی لفظ و ان میدان باشد و چاکو در
 ایسم ای در دل نشسته ما آلودی جان
 ز پافتاده ما خاک کوی تو و چاکو در ایسم **مهم**
 بر زجر و شید اگر چه نزل ما و اگر فت پست شیده نما
 که بقیات حرف عین بر بالای تخت که لفظ زجر عبادت

از انت عین کسوره اراده شده و چنانکه در اقسام
ششم چهره را از پس کپوشد ترا بدین وجه و جان
 روی می آرد و کرد که بوجه عام از طالع پوشیده ماند
 که لفظ طالع لام الف مشایر است بگویند خامن و در کتب
 الف و لام ثانیست بگویند عام که به قول جوت اول لفظ
 و کرد و عبارت ماحصول لغت و خاک در اقسام **اولی**
 یافت این سپرد و پانودخت و در دل خویش و در دلش
 یافت مهر جی تمل خویش و چنانکه در اقسام **ثانی**
 ان سنم از کپوشید حرفی از احتیاج دل خندید

و چنانکه در اقسام **سوم** شدت و کم بودی بازگشت
 جان که از سر و قاعته پیوسته می چری که بود و گشتن آن
 هم سبب پیروقت و روی می معنی ماند که از اشتیاق
 انقضای که در کور شد یعنی اتصال را نیز شایست
 و اینها جامع سر و قسم است این معیات چنانکه در اقسام
چهارم سر که در بندگی و خدمت یار نیکی و روزگار بخود
 آرد و از او روی و چنانکه در اقسام **پنجم**
 بر لاکه از فروختن پیرویش و از خست است
 بدول از سر خویش پس از سن کل نصبت وانی چرخ

و چنانکه در این **کتاب** اول که بودی و چشم من دیدی است
 کشی اندیش در پیشش و بعد از آن خوشی و چنانکه بود
 ایسم **چرا** عشق من با او فدا و دل دارد من به بلا
 او فدا و از عبادت دل زار و بلا شد با اله قبول پیوست
 و آن عبادت از عدم است بسیار حق یا زاید از اصلی
 و در میان این به ولایت یعنی دینی است که من حق
 در من متوجه بر تحسین از قضا شود چنانکه در ایسم
مدی **سید** که میگویم که در او سیر و ادیم و زود او
 بخودی نیست و هم بهر آید جویم تو در حق بر باد آخر

انهم

این خبر و قدم برده نمادیم و در چنانکه در ایسم **سید**
 از قیام عشق من سزای سرگشت چندی چنان
 و چنانکه در ایسم **سید** اسباب من سرچ و آید
 بنظر از قیام در چشم من و در سر و چنانکه پای
 و در او می سر و چنانکه است از سران بگذرد و چنانکه است
زیر چنانکه است برکت یابی اندم درین سپهر از حق
 و در چنانکه هم و چنانکه در ایسم **سید** من در از غم
 عشق اسباب من و در و زرشده و در و چنانکه
 و در و از بدین این قسم است این شال در ایسم **انهم**

بکسر سوزی و رخ نه غار قصر کان صورتت قبل صاحب
 دالان عصر عبارت غار قصر است با سقا ط
 و در حرف آخر کلمه صلو چه غار قصر است که در دو گیت
 او پیا قط شود و پیا که در **پاسم** غایت که در
 سوتن آموخت سر و خانه دل شعله را فروخت سر
 چون بست شش را می آتش کن دل پیر و ن چو و چون
 درون سخت سر و چاک در **پاسم** **پس** در دیده است
 پس در بساط غریبه زنده رویت نبود ماه دگر احوال
 که با و طبعی که نگاه نام چای کی در دیده ای پس چنان بر

از دیده و دیده چون طایری کم شده یک دیده و نیم ماند که آری
 حرف پس و نقطه وی اراده و پیا که در **پاسم** **پس**
 می بود و همیشه چشم بر زده که چون آیت و مقابل می
 محروم شد از تقابلش و آری در بی رخ او هیچ نباشد
 و زده که بگزید حاصل شده از مقابل او نقطه صاف
 در اوست و چاک در **پاسم** **پس** بعد مرک عاشقان
 چشم نام بر زمین آری از فریاد و حرف او بود باقی
 و چاک در **پاسم** **پس** پارسایان سر دور و در لب
 جگر کشند الی تم پس و پیا سوخته تلاش و کشند

و چنانکه در اسپم **سرا** که در چشم تاملان چو
 عذار ماه او پر از اشک کجاست و خود را بگناه راه او و
 چنانکه در اسپم **اکرم** که از دیر شمع آتش جی دم جدا
 از خنده او نه خود اشک ارم و چنانکه در اسپم **نعمت**
 جان نواز از آتش انهر در سیمه یا بد اهل زیر کوی است
 و که چنانکه در اسپم **هر** سدا و دل نثار را در سیمه
 و ان سر جود چنانکه میرسد از روی دان و در سیمه
 ز سرهای کپان تا خشتیخ بی در پی کوی ماند عالی
 میدان و چنانکه در اسپم **است** بر دل غم و اندوه

فایده



توان بود بود - بار دل من گران از کوه بود - تن اعلای
 به ششم از کوه گشت حرفی که بود در لب از اندوه بود
 از لفظ وقت تا اعلای بشم یعنی تا یکم که با بشم و چنانکه
 در اسپم **شانی** پرستش کن شش زبان و زبانی که پس می آید
 و قدم را انکس از سحرش در شش و استقامت ملی است
 از منقذ سخن سخن غیر منقذ است و جوی از جوی تغییر یافته اند
 و با رسا قطعه شود چنانکه در اسپم **صد** **الیه** **ین** سرزمین چون
 نویسم بر روی خروانی چو خود و صد پال را نهایی کنوا
 پر کشیده و نماند که اشارت بشد و بگو از لفظ صد پال که از

یکی همان عبارت است که چنانچه بود که گشت از
 از اسقاط و حرف پس از و دوم از صد و سی و هفت
 از او شده که حرف پس از و نیز اسقاطی و بود چنانکه
 در **پس** و آید شده هر دم در وقت و کار
 کشید چنان در این پس و یابی و چنانکه در **پس**
 اند و نیز در این است دم دم کاسه از خوشی
 نماند و نیز در چنانکه در **پس** ساینده
 چون و خود شید در زمان بر خاک کوی اوزی
 طار زمان و از آنکه از آنکه طار زمان اسقاط می و زنی است

غنیمت

تحلیل او بجا رسته و دلمان کوی نماید و حصول است
 و چنانکه در **پس** و لهای پس بهم براد و بکوی
 که چنانکه در **پس** و چنانکه در **پس** غم بادل من میشه
 آموخته باد و در خانه پزارش فروخته باد و سر
 که بود و بسوز و از زاری او نالان چو بود خانه او سوخته باد
 از نال تحلیل حصول یافته است و چنانکه در **پس** غم بادل من میشه
 ساقط شده و چنانکه در **پس** بر سر چرخ و آمد و شد
 من حسن از آنکه من شده گفت کن شکر شربت طعم
 وقت کفافی کسبی فی و نه و چنانکه در **پس**

این کتاب است
 در بیان
 و در بیان
 و در بیان

بر درون یک یار تو آتش بایر زود آتش از دود آتش
 از بس زود پختی در کت پاک بپزین مستعد آتش
 و خاک در آسیم تا سر شعله بی روی آتش زری و بش
 آفتاب کس تیر از باد و خاک و آب و آتش آفتاب
 و خاک در آسیم تا بانی قصه پر در و همچون کاشی گلش
 رفته شد کربشوی حرفی ز در و درج شست
 و خاک در آسیم تا بانی آتش پر زهر و آتش غم نام
 در خلوت و حدتش تمام در میان خلق
 باشد او را وحدت کرد و در گشت ان مع تمام دما و

این میخانه است از جواهر سبع قیاس کوشا و غریب حضرت
 سلطانیه است با سپه **شاه** زین پهلوان که گرفت
 اشک مار و می بین پیازیم جو پاک پیسره زان در قیاس
 تا چاک کنیم دست و دامن در آتش و دودیه حاصل است بپز
 و خاک در آسیم تا بانی کفر کجاست جای غمت اسی بپز چکل
 لغت ان ستم و بار که ناچار کج و دل و خاک در آسیم تا بپز
 سازم و حجاب دید که گریزا خواهم در وصل ان به قبا زرا
 از ابرامید و بر میانی آتش زری که بودتیم غم انرا
 دوده دم لفظ را بر آید است که اشارتی بقطری واقع شده

و در او از تسمی اب و ام است و چنانکه در این **بشیر**
 آمدیم غایت از صریح سر و دست و زخا که در
 مکتوب بیان یک در کتبی کرده است و در هر دو
 و چنانکه در این **ش** بعدی ما در آن است خود را
 زرشک ماه و خاک کات خود را و چنانکه در این **ساقی**
 از وصل کراشیدیم چوب این کام در او در این چوب
 آسان و قیاس تو نیاید از آن چنین که در این چوب
 و چنانکه در این **شرف** گفتش در این شک از هر دست
 ای سر و آواز گفت چندی را که می بایر نشان می سر ساز

و چنانکه در این

و چنانکه در این **شرف** در این دل من پس غم میگذارد
 با نود و کتاب من منی میگذارد میخواست و در صحنه خجسته
 چنانکه در این **شرف** و در ماه آخر چنانکه در این **شرف**
 سر زمانی من می آید و پیش ما در حرم میوه در و در این
 پوشیده و نماد که دیده در و در این خود چنانکه در این
 نمی تواند و در چوب که در راه از او لام غنچه است و در این
 خود مانند دیده باشد و نیز خود را می پسند و جامع
 هر دو پسیم غمی میانی است این چند مثال چنانکه در این
غافل و در شرف میانی که در احتیاجی را بهان خاک

و چنانکه در اسپسم **ان** ای که در اسپه را حق تعالی
 گویای زل زلک تو با خاموشی معنی اگر جل را
 فی الحال از خانه و از زبان لبا می شوی و چنانکه در اسپسم
دیکه دل بیت و دای در و خود آید حاصل نشد از
 یککش آبی محتاج یکمان ای که بگوید عاریت
 بگویند نیست غیر از نامی و چنانکه در اسپسم **اون** ان به
 دل من خورشید مایل که ده بسته که در عرض شایان که
 چون که در ملک که شش است و کر **ان** سپهر در و ان تیغ
 مایل که ده الف لفظ روان تیغ جایل که و چینی جمعه

مم

عدم اقیانوس بر میان کشیده شده و بهین طریق است
 این چنانکه در اسپسم **م** بی بی پشید غم گفت میداد
 خدنگه تا تر از و در دل از حزن الف تا و الف کلمه
 زار جوش کشنده یک طرف مرد و الف سیاق شده
 و چنانکه در اسپسم **قور** بی بی نشین شکسته پستی ای
 کن من می این با پس پستی ای ان چون من شود
 بر شایه باری خود را از لباس خود پستی ای
 و چنانکه در اسپسم **یک** دل جهانیت که اند و در ان
 بی گرامت که ان که ان و چنانکه در اسپسم **شش**

یکست دل حکایتی از درج بر او نگه بر دشت ابری و
 او کوزه چنانکه در ایسم **شیم** کهنم که دهم شیم دل شادم
 با چرخ کران پستانه دوم خود پیوسته خانه خورشید
 بر قصه پنهانک خورشید و نم پوشیده خانه که خورشید
 شدن خانه خورشید اشارت بانست که لفظ خانه خورشید
 بی حرف و ال باشد در قمر اسیدت و عبارت خانه
 خورشید که حاصل شده متضمن چون بعضی از اسم است و چنانکه
 در ایسم **نهم** عاشق پیدل تعیت شاد شده
 بانست چنانچه پس از غم آزاد شد و چنانکه در ایسم **نهم**

عاشق می که آگاه شد پیش پستان زارش عذار
 ماه پیوسته همان مان و چنانکه در ایسم **نهم** تا چه
 نخواهد شد و اگر از گریه چشم پر آب باز بارانست
 بالا خانه چشم پر آب **نهم** و ان عبارتست
 و تغییر ترتیب در حرف یا کلمات بجهت حصول مقصود و درین
 اگر حروف علی الترتیب تعاقب کرده و کل خوانند و الا تعاقب
 بعضی نمایند و اگر تغییر در ترتیب کلمات باشد قبل کل گویند
 و در سربیک از اقسام ثلثه اگر تعاقب آورده شود که مفهومی
 ان شعر باشد تغییر ترتیب مذکور چون لفظ دور و عکس

و کشن و گون شدن پریشان آشفته در سرم زده و
 امثال از اقلب وضعی گویند و اگر بی تو پس یکی
 ازین الفاظ سیاق کلام را بر غیر ترتیب ملاقی باشد
 از اقلب جمعی خوانند **میان قیاس** چنانکه در **پایم**
پایم از دو صفت سرگویی تو بدست - و در **خوشای**
 نظر بسوی تو بدست گویند بچینت اقبالی بطلبت
 صد بار از آفتاب روی تو بدست و چنانکه در **پایم**
شبی حور و نور شیده در چرخ آن بت و عاشقیت
 کربقار به عشقش رفت دل از جانوست و چنانکه

در

و **پایم** کاتب تقدیر خط مشکبار بقیام نجات
 بر رخسار باید و چنانکه در **پایم** **پایم** **پایم** **پایم**
 ای چو قند بر راه کز آفتاب چیده و چنانکه در **پایم**
پایم ز تاب عشق در اجابو دانه پیوزدیت انگشت
 در و خرب این چو در و جان کین است و چنانکه در **پایم**
پایم یا همین پیش تو بنام و قدم - پاش چید بیا
 بر **پایم** **پایم** چنانکه در **پایم** **پایم**
 بکوشی و بوسنی چو بانیام - سرو دل چو عاقبت پیر آید
 شود قلم از دو دستم مرکب از جوف مایین الطرفین

عالی الترتیب چون بر اول لفظه گوشت می باید و در من
 آخر غیرت دم شد و مقصود بجهول بود و خاک کو در افسم
تجرب بهتر از هر و ده چپار و ده نازین
 سوی هم رسد و چه دیدی در دشت آتش بین و خاک کو
 در افسم **محمد** فیض عام یارین گزاده انعام او پست
 دشمن بی پا و سپهر جامی پامانه و چه دوست **مکتب**
مثنوی ضعیف خاک کو در افسم **سیر** او هم شد زاده پیدلان
 غمزه - یار ما چون زلف خود برسم زده و خاک کو در افسم
میان دور پسین من را یکس پسین ان کلعه دار - پست

۷۸۴
 می گاه آشت تبوی این یار **تعب** حسن **حلی** خاک کو در افسم
سها شوقش زبشت آمد و طوبی شاید به واسطه
 اگر دلی سزوش آید و خاک کو در افسم **مرب**
 بو شیر کوان کو بود و بر پیش بقدر زمره از و گری بود
 در پیش و خاک کو در افسم **تقد** باز به خاک اهل نظر
 رخ نم و از زبان تنی یکر و شاید که قلب درین طریقی
 بر جل جایی باشد خاک کو در افسم **میا** منم که یکشتم ای
 ای زاهدان بر و شمس سوسو شمار یا منت چه زبانه نام
تعب کن **مثنوی** خاک کو در افسم **سیر** منم دل من بیرون زبیر

۱۱۸
 کشته پریشان طورت سپتم جو کنی زیر و زبزان
 جورت و خاک در اسپم **و یا** صوفی که بر صفت
 صاف می لب بکشد حرف دویست گفت که نه بولی
 بی بهره چو از خیال و صاف نیست بود آن و پیر حرف
 عکس مقصود افتاد پوشیده ماند که حرف با سلطان
 نخواستار آورده شده و در او از پس حرف اخطایست
 و لام جاریه و لفظ او که این حرف تحلیل حاصل نیست
 و در او از صاف می حرف عادت که با سقا دان شمار
 شد و بجز حصول حرف مذکوره که از تقابل شدن آن علی الترتیب

۱۱۶
 اسم مجهول می خواند و بهمان حرکات می کند **تنبیه**
در صیغ چنانکه در اسپم **پیش** شع را باید پسرا
 و ادن با تشش پیش کشته آخر سر فرا از تیغ پیش
 پیش از و لفظ کج و پس لفظ آخر تقدیم یافت که
 عبارت سر فرا از اشارت بابت **اول** **تنبیه**
 شش است ترکیب و یکیش تشدید و تخفیف مد و قصر و بلند
 و ایزاد و صوف و مجهول تعریب و تهجیم و از اقسام
 مذکوره دو قسم آخر از علل است که بعضی از ارباب
 فضایل بر تدریس اصل می که چهار قسم است اولت زیاده و کراهت

و چون سه روز این حال اصلاح اسپست با هم پخته
 در آن کوشیده شده که در سرشالی نای پستان آنچه بایر
 بقدر امکان بر می باشد خواهد در نفس جوی پسم وقوع
 یا قه باشد خواهد بعد از آن اصلاح پذیرست چه بی در آن
 که این عایت کرده شود فایده این حال به وجه کمال
 نخواهد بود **نورکین** است که حرفی را برکت است
 و از ندر یا متحرک را بمقام پیکون آرد چنانکه در اسپست
 آن شده و خوابن یکدیگر است بر شیهه پیدان یکدیگر است
 تا از آتش غم پیدان آتش سردی آید و در زیادت یکدیگر است

معاذ

و چنانکه در اسپست **مک** ای عکس فی جام تو خورشید
 ملک پروانه شمع بر نگاه تو ملک زان می از ملک
 تو بود نیست عجب که ز روز و در بر نیست خود را مریک
 که در ملک است ملات که از آن حرف از حرکت زبر
 یا قه و حرف از حرکت زبر و چنانکه در اسپست **سرم**
 کی از دولت و لا و ز خودت بی ی باد باقیار دهند
 آن بر شکست و چنانکه در اسپست **مر** از طرفی
 بکعبه شمسیت سر و شده را بکار می مینیت
 سرکش می کش و دل می طلبد تمامت طلب کش و در کین

و خاک در آسیم **زین** قندجاکان مسید که بسیار
 ازین که سر زده باز آفت کانه داری و خاک در آسیم **حسین**
 زاید خلوت نشین دیده چسبان جان چون می باشد
 و نشنختن آن بره کانه و خاک در آسیم **لا** صفت که
 نوار و مبار پرورش شکوفاست و قندجاکان
 و چنانکه در آسیم **آبل** آن که نماید شب عید ابروی چنان
 گویند و ما پست که ختم شده جسم اشارت شده
 با تمام آسمان بحرف لام و با تمام حرف با که مقصود با
 و چنانکه در آسیم **سلم** ای حال دم پیش تو ای سپید

نبشت زده بشکافن بر رخ زرق نقش قلم شکست حریف
 خوانی کردی تو از آن فراموش از انگ که چنانکه در
 آسیم **الف** کشت بر لب و خوشن که تیدم مردم
 شرارت و کشت بیانی بر پیش قامت هم لایم را بیانی به
 پیش گفته شد و یکبار چسبی تقدیم و بار دیگر خجسته
 صفت و الف نیز ازین تبیل است و چنانکه در آسیم **خان** پیش
 دیوانه عشق تو که شد پدل و دین یکدیگر و خرد عمارت
 روی زمین باشد جا و مقام در ویرانش حالی دارد
 که آن بپسکین و خاک در آسیم **بر** آن لغت بشت

چکش بی مردم - از کف کشت و پاشانای فرود سبزم
 باید بر آوری که آن کف بجم آورد کشت و همیشه سر با
 باجم و چنانکه در اسپم **عنان** چسبنا پس اندک صوفی
 و دامن کش نهی کرده می بریش زمان یکند اکتار
 و چنانکه در اسپم **مسد** از پندل غیری یکست و سبزم
 است از دیاران افتاده دور چکین مراد از دور
 چکین پست و چنانکه در اسپم **تربش** مردلی را
 که در عیدی کثاوی پست داد یافت از قبان
 ابرویش ترقی آن شاه **تشد** و **تجلیف** است که برقی

لن

شد و پانزده تشدید از فیه از اند صاف در اسپم
حسم و لایحه از کف او عاید شوست - وین
 پیل بر من دیوانه شوست از بهر که کشتون
 از کسوش - و بدان که نموده دل باشا شوست
 و چنانکه در اسپم **سج** خوش بود سنگام زیبان
 رخ نمون **تسم** برده آن رخ کشیدن و آنها از شکست
 لفظه آنها کربانته کرم او از آن تشدید است و
 چنانکه در اسپم **فج** روی چرم نموده بت آفتاب
 چهر - سر در موای ماه رخ او نهاده صبر از بهر جوت

پس تشدید خواستند چنانکه در **پسم** است
 و نشانی از آن در زبان شکل نشانی می یازد
 حرفی را که دو یا چند است یا از حرف مد آمده و نشانی
 چنانکه در **پسم** کو عاشق زار غایب پیساره
 رخساره ند و خویش احوال به بر طرف قیام دارد
 خاک ریش بر او امن است چند رخساره بر
 قیام دارد که گویشد داشت بد و پاشن الف
 که مقصود با پیشی است و عبارت بر طرف رده مدار است
 به مقصود بر طرف پاکه باشد چنانکه در **پسم** دارد

چون بود سپاسی خبر را در بودی مدوان خبر
 و آن را در نامه مد و آه برون از **پسم** خواهد که
 پس زود و دل چارم الفظ مد و الف مد و ده را سر و فضا
 افتد شد و سر یک یحیی و یک و خاکه در **پسم**
 بهر سوناس پسند اما چه حاصل پسند سوناس
 بدل و خاکه در **پسم** **شباب** زلف او را صورتش
 مقصود بود پیش مقصود و نقش را فضا در او از غایت
 مقصود و نقش را کله مقصود است **نهار** در **پسم** است
 که حرف کتبی را که در عبارت در نیاید مد در عبارت

درازند ماری را با بجای وجود کتابی از عبادت پروریده
دارند چنانکه در اسپم **و بس** منمخ و دار و کربار
گویم خشم و در و خود بان را خشم - ناکند تریش گشت
یا بگویند - پنجم لب او همان که بار آخسر - و چنانکه
در اسپم **مندی** شمس سحری دل غم خون کرده - احوال
دل زار خشم پرورده - گفتم سحری و هیچ ناکند نماند
زان مش اگر چه داشتم در پرده و چنانکه در اسپم **قراچ**
چاه وقت که پسر گنج بن بست - نه مش چه چنان برم
چه جای سخت - آخر عبادت پنهان چه ترا

ان پر

ان چه گنار او میان وقت - قطره آخسر از عبادت
پنهانست که مقصود و تمشیل است و چنانکه در اسپم
نواب زان خشم خندک غره زنگار - خون عیبی کرده
به لبها خاند - ناکند دل از خوف خندک خشم - بگشت
ز دلها اثری بماند معروف و مجهول عبارت است
کردن معروف کرد اندین حرکتی که مجهول پختن حرکت
معروف چنانکه در اسپم **نور** ناکند دل خشم خود بخوبی
از لعل تو بهر پیش زش آمد که باشد شیرازان در دی
ز دهر و چنانکه در اسپم **جانی** از نگرته دل شیرین نمانی

وزد که تو هم سر جاده دانی دارد - دل کاه خطاب
 گوید که تسمیه بود - گویم ای خطابش از کجایی دارد
 حرف های خطاب جانی که بایستی که است چون ای خطاب
 باشد حرکت با قبل او معروف خواهد بود چنانکه در اسم
ذیک یعنی باطل و بخت نمایان - یعنی زیر و زبر گشته
 ذکر کون زیر که ما از آن کثرت ذکر کون گشته یعنی
 معروف شده و زبر که حرف اوست ذکر کون گشته
 یعنی با حفظ زیر تبدیل نمیشود چنانکه در اسم **سوات**
 تا حقیقت دلائل را باید مداد

سر دم زرخش نقاب بکرای دل پیش از این
 نثار مایل کشاد و چنانکه در اسم **شیر** جای خود در
 محفل طراغ آفتاب آید - دیده چون زیر زیر و بازمی
 چند کسان تصحیف که از آن لفظ شمی اراده شده
 و با دهر زیر زیر و دید و یک زیر زیر و دید و حرکت
 مجسول را که در لفظ زیر است دیده و دیدم بار از زیر زیر
 حرف را در اوست **نوب** **تجسیم** عبارت از آنکه چهار
 حرف پی و چم و شی و کاف را متحد پس بخت غم اندر دل
 کشته بحرف پا چه بسیم و شی و کاف که شکرند میان بن

عربی و حبشی را یکپس از خاک کرده ایم **بیا** دور از تو
 شمر زبان خود مانده چید - نه دل بهت بر مانده و نه بخت
 چند که توانی شانه زدم تو را - نه در خود خست افتاده و نه
 در مصراع اول از یک نقطه ساقط شده و در ثانی هیچ در
 خود نمانده معنی چه کم کوی در است از نقطه فوج خود رخت
 و در دور حاصل شده و از نقطه پایت ساقط که مقصود از تیش است
 و چنانکه در **اسم** **شیر** است ای پسر از تو هر چه خدای
 مرشید و ستاره را پناه و چنانکه در **اسم** **سراج**
 آن بزرگدعای آن دنیا چه - برداشته دست عالمی از پیر

حاصل زو عای است برداشته پس - اکثر زینهار کرده
 رو سوی سپهر پوشیده مانده که عاید ترکیب یافته
 و بیان اشارت شده به بیکشتن حاصل ال که چار است
 و برداشتن اکثر پندار و عبارت از دو نقطه راجع است
 که مقصود از تیش است و چنانکه در **اسم**
 بر قدم بایر دلی پادشاه - در حجت سر و دیده دل نشان
 در پیشتر نشانه شد و چپ و راست - چپ چو در مانده از آن سپهر و آن
 و چنانکه در **اسم** **ج** ای دل که در شکست فرقت یار
 کوئی که گرفته است یکپس از این از آن شک بی نهایت گشته

۱۳۱
 پاک کن زهره ملوک زید پستار از لفظ کو که تجلیل حصول یافته
 نقطه اراده شده و چنانکه در **اسم** **کیا** جان یافت
 حلاوت تمام از لب او شیرین کاپوت دل نام از لب
 چون باد گلین لب آشفته شود بسیار سپید از یک نام از لب
 چون گفته شده و لفظ یا مراد است و چنانکه در **اسم** **پسر**
 سر زمان دل غنیمت آشفته بخون یا بی از یار رخ درو
 که شسته فرون و چنانکه در **اسم** **قوام** ان پاشه
 چسب که دلبا بر بود از زهره دوی که زیور تا جوش بود
 مانند مدطرسی جلوه نمود چون کیده که کوشه

بخت

۱۳۲
 تا جوش افروزد و چنانکه در **اسم** **کیا** ای دل مجنون
 منظر الطاف نعیم اگر ملک خیم سپهر وری شسته علم
 آخر ز وجود کیت کش غمخسبم چون عام برود و طبع
 از کج کرم و تواند بود که متاشارت بحصول مقصود چنان
 که در **اسم** از اسماء بوجی از جوده تصرف نمایند یا تصریح بآنچه
 بعد از تصرف بحصول پیوسته و اس تصرف بهر علی از اعمال
 معانی تواند بود چون این معنی که متضمن عمل قلب است **بهم نور**
 نام تو به پیش من نبود کرده منظر سی درون لب
 و این حال که بوسیله عقل تبدیل است **اسم** **فنج** از اکا

۱۲۴
تو در تیر بندگی بود از بندگی بنام تو نفس خندگی بود
و منی بر غل اسقاط است این معانیسم **در پیش** در نام تو
غریب می یابند. هر حرف از آن کتاب دیگر می باشد
آن نام که در فرسیت در فضل و کمال. بخودش اگر خوانده
شود در یابند و چنانکه در اسم **بهمن** بتوانم ازین عشق نشان
گفتن سیح. زین کج نمی توان نشان گفتن سیح. آن نام
گرفت. پنهان خواهم که نمی توان گفتن سیح. شاید
که این تصرف در بسیار بود و آن رب متعین حصول اسم باشد
چنانکه در اسم **مدر و متر** از واسطه نام تو آخوندان از

۱۲۵
در آتش غم سوخته باشد صد بار پوشیده غامد که
از مکی که واسطه حصول اسم است الفاخرین که آخوندان
زار اشارت بامت چون سوخته شود صد بار بنام صد
بار بوده باشد و چنانکه در اسم **غیاث** با حقیقت دلان
حکایتی منمودی لطیف کردی رعایتی منمودی.
چون از صدف کو سر نام خوش تو جستم نشان غایتی
فرمودی و حصول اسم بطریق واسطه در اصناف
معاجاریست چنانکه در ضمن بعضی از اسم شده که ورشد
و اینها چنانکه در اسم **توایی** ای انکه نظایر فرست در

در ایامت فیض دل و جان نام با کرامت از نام
 خشت بنده توانا میسر یافت بگذره عاذه آتش
 بی نامت چون از تائی مستوح که در توانا نیست
 یکقطعه عاذه و نون او بی شود نوابائی بحصول بپند و چنگ
 در ایسم **فانی** انگش جهان ندیده مانده او با و
 ابری دولت پاینده او خواستی زوفا و لا براری می
 سر نه تو بجای قدم بنده او از لفظ و فا و لا چون او
 رایجای دال نهند فا و لا شود و حصول مقصود بطریق
 و اینه شاید که نسبت بعضی اجزای ایسم باشد

حک

چنانکه در ایسم **سیر** ز بهر رسیدن بجزو شرف
 چنانکه از تانده خوش خرام بیار پست اول در
 نام خواست که باشد بروین ختم کلام
 انکه رسیل اتمام و القوه
 علی محمد و آل محمد

وی ای صمیم از دویست شد روز و فزون دل در جا
 دل
 و او بروی یکبیت و آن زلف کنون بهر نیا
 ز و سجده ابرویست آتش بخون دل بد روا
 نه این رخ و لطیفیت پیراست کنون زلف کش
 ان زلف کش وی ای صمیم از دویست شد روز و فزون
 خان
 دل برو زجا و او بروی یکبیت و آن زلف کنون
 با حسن نما و سجده ابرویست آتش بخون
 دل بد روانی آن رخ و لطیفیت پیراست کنون
 سید
 کتاب بیرون الملک الوهاب
 فی روح الشانی سینه ثقات
 و ثقاتین و الف - سید

۲۸۹۵۲۷